

خولیو کورتاسار

نویسنده بی‌وقتی‌های

نسل خیال زده

Julio Cortázar



پرونده



چه وقتی بود که خولیو کورتاسار حس تعلق به کشوری معین را درک کرد؟ به هنگام واگویی خاطرات مادرش از شهر کوچک نروژی که در آن به دنیا آمد یا روزهای کودکی در سوئیس بی‌طرف به هنگام آتشین جنگ یا روزهای هجرت خانواده به آرژانتین؟ یا شاید همین ۱۹ سال پیش که دولت سوسیالیست میتران تابعیت فرانسوی به وی هدیه کرد؟ اگر این مکان‌ها هیچ پاسخی ندهند، تردید هم نباید کرد که وقتی بازرس بندر بوننوس آیرس کورتاسار ۱۸ ساله را از مخفیگاهش در انبار یک کشتی باری عازم اروپا به بندر باز می‌گرداندند او هیچ تعلق به آرژانتین حس نمی‌کرد، چنان‌چه خودش بعدها می‌گفت: بوننوس آیرس تبعیدگاه بود، نوعی زندگی کردن در زندان. برای یافتن ریشه‌های این نویسنده خیال زده حتی سرزمین‌های اروپایی اسپانیا را هم نباید جست و جو کرد. کورتاسار در یک روز در هشتمین ماه دنیا ولادت یافت و جایی در مرز واقعیت و خیال به بلوغ رسید و وارث بی‌وقتی‌های نسلش شد که دنان کن کیشوت را چسبید و از لامانچای اسپانیا تا آن سوی سرزمین‌های خیال‌گشوده شد.

انسانی و مطالعات فرهنگی
مع علوم انسانی

کور تاسار، استاد تلفیق واقعیت و خیال

رامین مولایی

تاکنون نویسندگان و منتقدان بسیاری درباره سبک و سیاق آثار «خولیو کورتا سار» نوشته‌اند. از اینرو شاید طرح نکته‌ای تازه در مورد وی ناممکن باشد، خصوصاً از سوی ما فارسی زبان‌ها که نه تنها با او، بلکه متسلفانه با آثار بسیاری از نویسندگان مطرح دنیای اسپانیایی زبان کمتر آشنا هستیم. به ویژه در مورد کورتا سار که شاید یکی از دلایل عمده عدم ترجمه کارهای او به فارسی نحوه خاص قلم زدن و داستانسرای فانتزی اوست. نگارنده به جز چند داستان کوتاه، ترجمه دیگری به فارسی از وی سراغ ندارد، که آن‌ها هم مثل تقریباً تمامی آثار نویسندگان اسپانیایی زبان نام آشنا در ایران از زبانی واسط - اغلب انگلیسی و گاه فرانسوی - به فارسی برگردانده شده‌اند.

اما کورتا سار در هر سه حوزه شعر، داستان کوتاه و ژمان صاحب آثاری است، هر چند که در زمینه شعر کمتر توفیق یافت و برعکس در دو حوزه دیگر به خاطر خلق شیوه روائی خاص خود با اقبال گسترده‌ای روبرو شد و شیوه داستان نگاری او بر بسیاری از نویسندگان جوان آرژانتین و سایر کشورهای آمریکای جنوبی تاثیر گذارد. بسیاری از منتقدان آثار وی بر این عقیده‌اند که او به معنای واقعی تنها یک ژمان نوشته - «رایونلا» - ۱۹۶۳ (Rayuela) - که همین ژمان برای الهام چیره دستی او در هر سه هنر ژمان کافیست. «رایونلا» با اقبال گسترده خوانندگان حرفه‌ای آثار کورتا سار و منتقدان ادبی روبرو شد، تا آنجا که بسیاری از منتقدان ادبیات اسپانیایی آن را بهترین ژمان دهه شصت قرن بیستم ارزیابی کردند. ژمانی که بر سایر کارهایش در این زمینه یعنی «برنده‌ها» - (Los Premios) و «کتاب مائوتل» - ۱۹۷۳ (Libro de Manuel) سایه افکند.

«رایونلا» اثری استثنایی در ادبیات آرژانتین به حساب می‌آید، یگانه ژمانی که بر سبک نگارش سایر نویسندگان این کشور تاثیر بسزا گذاشت این ژمان انبوهی از اندیشه‌های چپ، سوررئال، سوسیال، فرهنگ نخبگان و فضای فرهنگی حاکم بر بوئنوس آیرس و پاریس است. به دیگر سخن «رایونلا» ژمانی چند ملیتی و فرامرزی است.

اما مهارت کورتا سار در نوشتن داستان‌های کوتاه است و اوج تبحر او بسط عنصر فانتزی در فضای واقعی حاکم بر داستان است و تم اصلی این داستانها واقعیت‌های زندگی روزمره است. او با زبردستی و استفاده از عنصری واقعی همچون امزی غریب و خیرت آور در نظر خواننده، او را در مسیر اکتشاف واقعیتی ساخته دست نویسنده، بی‌آنکه خواننده متوجه باشد، جلو می‌برد.

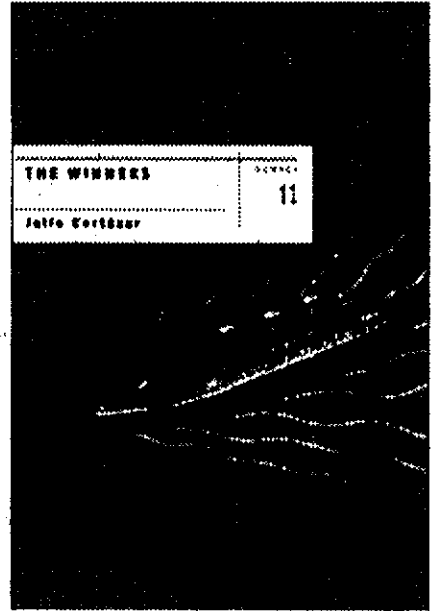
در نوشته‌های او شوخی و پارادوکس حضوری همیشگی دارند تا از شدت زندگی عناصر دائمی موجود در آثارش همچون تنهایی، پوچی زندگی، عدم رابطه علت و معلولی، ناامیدی‌های انسانی و رابطه تنگاتنگ آن‌ها، تاحدی بکاهند.

هرچند که «رایونلا» امروزه نیز از سوی بسیاری بعنوان اثری برجسته، مطرح و بازخوانی می‌شود، اما مجموعه داستان‌های کوتاه کورتا سار، او را به عنوان استادی در این رشته از ادبیات همواره در میان نویسندگان بزرگ قرن گذشته - قرن بیستم - جای می‌دهد.

«خولیو کورتا سار» هر چند بسیاری از سالهای عمر هنری خود را در پاریس سپری کرد، اما همیشه در آثارش به طرح زوایای مختلف زندگی و مشکلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور زادگاهش آرژانتین و سایر کشورهای آمریکای لاتین پرداخت و حضورش در یکی از هنری‌ترین پایتخت‌های جهان، سببی بود برای آشنائی هر چه بهتر و کاملتر مردم جهان خصوصاً اروپا با ادبیات مدرن کشورهای آمریکای لاتین.

او دو ماه قبل از مرگ صفری به وطن خود کرد، هر چند دیکتاتور وقت آرژانتین فرانتول الفونسین و دولت‌اش از او استقبال نکردند. اما تمامی خوانندگان آثار وی هنوز یادش را به پاس لحظات خیالی و خیالی واقعیتی که ارزانی شان داشته، همواره گرامی می‌دارند.

□



جولینو کورتازار

تانگو در پاریس

گاردل مد روز بود. با نزاکت و شاهانه غذا نمی خورد و رفتار چاپلوسانه و موقرانه‌یی با خانمها نداشت. چهره سبزه او، دندان‌های سفیدش، لبخند جسورانه و جذابش، همه جا می درخشید؛ کباب‌ها، تناترها، سالن‌های موسیقی، میادین ورزشی، او مهمان همیشگی اوتو و لوزشامپها بود. اما آن چه بیش از هر چیزی دوست داشت تفریح کردن به شیوه خودش بود. آنها در میان آنها که چون خودش بودند، در حلقه‌یی از دوستان صمیمی‌اش.

در آن دوره، کباب‌ه‌یی به نام پالمو Palermo در خیابان کلیشه پاریس قرار داشت که مثل پاتوقی برای مهاجران آمریکای جنوبی بود... آنجا شناختماش. پانوشته‌ها:

۱. نومی رقص و موسیقی که منشاء آن کشور آرژانتین است اما اینک در نقاط مختلف دنیا و به انواع گوناگون اجرا می‌شود.
۲. ترانه‌های بومی مردم مکزیکه پرو و ونزوئلا
۳. رقص سنتی مردم آرژانتین.

در آن دوره، یک خواننده کاباره از گرد راه رسیده تمامی تشویق و توفیق‌ها را درو می‌کرد. در فلوریدا برنامه اجرا می‌کرد و ترانه‌هایی عجیب و به زیبایی فریب می‌خواند. او به شکل بی‌سابقه‌یی آواز می‌خواند، کاملاً متفاوت از آن چه که در آن‌جاها مرسوم بود مثل: تانگو، رانچرا^۲ Ranchoera و سامبای آرژانتینی^۳ Zamba جوانی بود باریک اندام، بسیار سبزه و با دندان‌های سفید، از آن‌هایی که تمامی زیبارویان پاریسی را محو تماشای می‌کنند.

او کارلوس گاردل Carlos Gardel بود. تانگوهای تأثیرگذاری که با تمام روحش می‌خواند، جمعیت را بدون آن که خودشان بفهمند، میخکوب می‌کرد. ترانه‌هایش در آن زمان La Chacarera, Ceminito, Queja lidiana, Aquel tapado de Armino, Entre Suenos - تانگوهای مدرن نبودند، بلکه همگی آوازه‌هایی از آرژانتین قدیم و بازتاب روح ناب چابک‌سواران سرخپوست آمریکای جنوبی بودند.

بخشی از رمان معروف رایوئلا Rayuela خولیو کورتازار، ۱۹۶۳